

که بگریزی سزای حق بر تن
 زاده خست و راحت اندوزان
 سر آمد برین سپهر و راه
 که آمد بر آن ماه پرست تاز
 و که کرد مای زین پیش کار
 سیاهان اگر خست بر با دست
 و که طامع کوسنی از طور بود
 زمین خاک شد بوی خوشی
 طراز غنچه پیکر نامت
 با در آن شربت خوشکار
 بر مری گوشت بر کما
 سر اسفند چینه کز کون
 بر آن پیکر از راه کوی
 برین کوه بر نوظمان سخن
 جو کم کرد از گوهری آینه
 درین نادر که هم زنی بوی
 چو کجاست کان از صفاست
 در آن کوه که میزد زین کوه
 ازین پیشگان سخنهای ناز
 کون کون کان سریند ما دوست

که برقع در میری برین سوزش
 بر رخ شب و مشق دوران
 کزیده تر خنده پستان
 سنان شیر از جامه برانج
 زمین بوی گلستان می بود
 محمد ز با چرخ پادشاه دست
 سر اسفند و محمد از نور بود
 جهان درو ز شمشیر علی
 خدای بود جرحه جامت
 نوایی که در جهان کون
 کند مدتی صق را دلبری
 کند تازه پرایاسی کهن
 و که گوهری سر بر سر پیکر
 سخن گفتن تازه بود زین
 درینا جوانی چو این نیست
 چو بگشت آینه زین کهن
 بر او روی اندیش از خون
 مرا زین گفتن فراوان است

را دور و روحانی ابدان
 در پستی مهر روی گوشت
 که او در زمین و راه پیکر
 اگر خضر ز آب جوان کرد
 ز داود و کار و روزی گل
 اگر سید صبی کردون پر سید
 توان خسته گایه تو شک
 تویی چشم پوشش با کمان
 کسی کوز جامه تو کینه خور
بیت
 بیازنی در اید چو پاری کری
 چو سری در آن پیکر گشت
 زان نازان خار خسته بند
 عروس مای پیش پیکر شای
 من آن توست که کرم گری
 جز از او چو گل فصل با دست
 دل مرا که کوه سخن پر دست
 سر اینده داشت هم ز دست
 یوز شسته تیرگان می شنید

را آورد خوش او بر سواد
 شفاعت کس که گمراه گشت
 شد آن کج نامی نبوی پاک
 محمد هر چه شد جان کرد گشت
 محمد ز راه صندل گشت
 محمد و از زمزم برین
 بیان است شسته شوی گشت
 نوازنده جان افلاک کن
 سر سار ازین شاد از راه بود
 بیاست چون خاک چو خاک
 ز طری که از قلمر آموخت کار
 ز پرده بون آورد پاری
 چو آن پکاری دیگر از دست
 سر غل دیگر بر او بسند
 کند تازه بروی بی ازین پاک
 اسپیدم زندی هر ازین
 چو سری سعدن گشت
 سر و شوی سر اینده پاری گشت
 کباب خدای پوشنده گشت
 هم از شسته کار شده با بدید

